

(مارچ ۲۰۰۹)

بهار

باز به دماغ خسته ام ، بوی بهار می رسد
 باز به گوشم ز هر طرف ، نغمه هزار می رسد
 زمردین صحن چمن ، روئید لاله در دمن
 قامت سرو را نگر ، جلوه ای یار می رسد
 گذرکن به بوستان ، عشرت باغ و راغ نگر
 نرگس و سوسن و ریحان ، به مرغزار می رسد
 ناله ای آبشار شد ، همراه با نوای نی
 آب زلال ز چشمه سار ، به جویبار می رسد
 شمیم گل مست نمود ، دل و دماغم ساقیا
 دیدم تندیس نگار ، چشم خمار می رسد
 غنچه بشگفت در چمن ، پروانه رقصان گرد آن
 زنبور از بهر عسل ، دیوانه وار می رسد
 از بن و بیخ هر درخت ، ریشه زده جوانه ها
 بر شاخ و برگ هر نهال ، نقش نگار می رسد
 تازه نما دماغ خویش ، با وزش نسیم صبح
 عطر دل انگیز سحر ، زهر کنار می رسد
 برو بسوی مرغزار ، زارع پرتلاش بین
 با پتک و بیل و داس خویش ، به کشتزار می رسد
 من در این غربت سرا ، عشرت ندارم هیچگاه
 کشتار هموطن ، به گوشم بی شمار می رسد

* * * * *